



در عقب نشینی جزر
راه کدام سوی عالم را فرار می کنی
هی... با تو هستم
بایست

که
دستهای عمو را
قلم کرد
□

دستانی آمده است
که تمام اقیانوس های بعد از این
به احترام او مدّ خواهند بود
هی... با تو هستم که عرق شرم
پیشانی چروکیده مؤاجت را خیس
کرده

من تا همیشه تاریخ
از حق شیعه بودن خود نمی گذرم
تو ای شط
قاتل دستهای او بودی
دستان او

باد در تکاپوی لحظه هایی سرخ
چنگ دریال های اسبی سبز
از فراسوی چشم های شط غریب
گذر می کند
و بر ترکهای تشنگی لبانی خاکی
می نشیند

تنها به خاطر اینکه تو را بوئید
این سرنوشت سرخ را تجربه کرد
ای آب های بی قرار شط
من هرگز
تو را، و تلاطم حسرت انگیز را
نخواهم بخشید
جرم تو این بود
که

بایست
می خواهی آینه باشی!
حیف... حیف... حیف...
که آیینگی نصیب تو شد... نامرد!
می دانی عکس کدامین عشق را
در سینه تو قاب کرده اند
□

چشم های خوف
پلک می زنند،
دستهایی که بوی خون دارند
توس را زیر لب زمزمه می کنند
و شط در تمام این دقایق
جزر است
جرأت مدّ شدن را نخواهد داشت
نمی داند

والسلام
۷۹/۱۲/۵

حالا به جرم آینه بودن
باید
تا سالهای سال بسوزی
عکسی در وجود تو حک شد
آینه تمام رخ آفتاب بود.
باشد!

پژواک دردهای کدامین چاه
در مویرگ نخل ها
جاری است

می دانم این تلاطم بی باک
تصویر
زخم های سترگی است

آه... به کدام قطره باید قسم بخورد
که آب چشم هایش را حتی
در خیمه های تشنه
به یادگار گذاشته
□

هی...
با تو هستم
تا دیروز

رقص جزر و مدّت را
به رخ نخلها می کشیدی
اما امروز
تنها

جرم تو این بود که آب بودی...

برای (ع) که حرف اول عشق است

دیدار ۱۴